

ABDULLAH-İ ANŞARİ'NİN
KANZ AS-SĀLİKİN VEYA ZĀD AL-ĀRİFİNİ

TAHSİN YAZICI

(Birinci cildten devam)

باب دوم

درمناظره شب و روز

- 3 (۱) «كانوا قليلاً من الليل ما يهجعون وبالاسحارهم يستغفرون» (۱۷/۵۱) ،
وقال رسول الله صلعم : المؤمن بكاء بالليل ، بسام بالنهار ، كما قال عز من قائل :
« فليضحكوا قليلاً وليبكوا كثيراً » (۸۳/۹).
- 6 هر بحری که می بینی، او را لبیست ، وهر روز را در عقب شبیست . دریای
رحمت حقست که او را لب نیست ، وروز بیامتست که او را شب نیست ؛ گلبن داغ
بلاغت شبست ، و خزاین < و > رفاین رمت حق شبست ؛ چنانکه سقیف سهارا
9 سیاراتست ، هر عقلت و زلتی را نیز کفاراتست ، کفارات گناه مؤمنان تبست ،
گنج عاقبت مشتاقان شبست ؛ در معنی شب سراپرده ظلامست ، ویا خود شاهراه
باده « والله يدعو الی دار السلام » (۲۵/۱۰) است ؛ شب که دره نماز گذاری آینه

Ms. ۲۹۰ ب - ۲۹۸ آ Mz ۲۷۴ - ۲۷۹ ب § ۶۸ آ Ü ۱۲ - آ ۱۹ ب

3-5 كانوا... كثيراً §E - Ü Ms Mz 6 - 146 هر بحری... عجب که § Ü Mz
E - Ms 6 - 12 هر بحری... مغفرتست §EÜ Ms - Mz 8-10 چنانکه... شبست
§ - EÜ 6 بحری §: سحرى EÜ || لبیست §: لیلیست EÜ | روزدا EÜ: روزی
§ || 7 او را EÜ: آنرا §

- 12 معرفتست ، وچون سباز عرضه داری کنجینه مغفرتست . روزی که بمعصیت
بسر می بری نامه گناهیت پر ظلمت ، شبی که بغفلت پایان می رسائی شبه
سیاهیت بی قیمت . شب دو حرفست شبن ویا ؛ شبن او شفقت «وانك لعلی
- 15 خلق عظیم» (۴/۶۸) است ؛ ویا او برکت بسم الله الرحمن الرحیم است ؛ شنیده
باشی که سیلاب طوفان تیره بود ، چشم او را خیره گردانید ؛ کشید با مرا آله ،
سرمه سیاه ، تا روشنائی چشم او بر مزید شد ؛ در عالم معنی نیز سیلاب طوفان
- 18 غفلت روز مکر تیره است که چشم روح ازو مجروح وخیره است ؛ لاجرم کمال
حکمت سرمه سیاه شب را بوسیله میل «م اللیل» (۲/۷۳) در دیده دل می کشد
تا بینای ازل وابد شوی . چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید : «عینان
- 21 لا تمسهما النار ؛ عین بکت فی جوف اللیل من خشية الله وعین باتت فی سبیلی» ؛
مردان راه سال و ماه گریانند و تو غافل ؛ جوانان آگاه روز و شب از شب حد
ترسانند و تو فارغ ؛ روز بتواضع و خلق حسن خندان باش چندانکه خاکت
- 24 شوی ؛ شب بمسکنت و خشیت گریان باش تا از جمله گناهان پاکت شوی ، چنانکه
کفک دریاها بر لبست ، کالات سرمستان حق در شبست ؛ چنانکه بنده نظر
عیانت از رب بابد ، سالکت نفی محالات و کشف کالات را در بیداری شب بابد ،
- 27 کما قال الله «تتجافی جنوهم عن المصاحم بدعون ربهم خوفاً وطمئناً» الآیه (۱۶/۳۲) ؛
فارغ منشین که امروز تو سودای لعل و یا قوتست ، فردای تو شب هیت «أن اقدفیه
- 30 فی الثابوت» (۳۹/۲۰) است ؛ فارغ منشین که امروز تو مشغول این و آنست ،
فردای تو شب حسرت «کل من علیها فان» (۲۶/۵۵) است ؛ فارغ منشین که امروز
تو اوامر و نواهی احدست ، فردای تو پڑمانی شب لحدست ؛ و تو دانی که شب
- 33 لحد گرسنه است که گوشت و پوست دشمن و دوست حوالت با اوست که «ألقبر
یا کل اللحم والشحم ولا یاکل الايمان والمعرفة» ؛ شب گور چیست ؛ فرقت از جان
پاکت ، و غربت هر چه تمامتر در زیر خاکت ؛ شب گور چیست ؛ وداع زن و فرزندان ،

12 - 14 روزی که... بی قیمت § : - EÜ Mz || 14 - 70 شب دو حرفست ... شعر

§ : - EÜ Mz || 24 - 36 از جمله ... چیست § : - Mz EÜ ||

تیره ای که در آنجا نوشته شده است
 تیره ای که در آنجا نوشته شده است

37

38
 تیره ای که در آنجا نوشته شده است
 تیره ای که در آنجا نوشته شده است

39
 تیره ای که در آنجا نوشته شده است
 تیره ای که در آنجا نوشته شده است

40
 تیره ای که در آنجا نوشته شده است
 تیره ای که در آنجا نوشته شده است

41
 تیره ای که در آنجا نوشته شده است
 تیره ای که در آنجا نوشته شده است

42
 تیره ای که در آنجا نوشته شده است
 تیره ای که در آنجا نوشته شده است

(تیره ای)

43
 تیره ای که در آنجا نوشته شده است
 تیره ای که در آنجا نوشته شده است

44
 تیره ای که در آنجا نوشته شده است
 تیره ای که در آنجا نوشته شده است

60 کاتب قلم در مداد سیاه می زند و بر کاغذ سفید می راند بوسیله این سیاه و سفید
چندین هزار اسرار نهان ، بر اهل جهان ، پیدا میشود که « ن والقلم وما
يسطرون » (۱/۶۸) در عالم معنی چون کاتب سر سالک قلم تیزکار اذکار روز را
63 بوسیله مداد شب سیاه بر قرطاس اخلاص « وقوموا لله فانتين » (۲۳۸/۲) روان
دارد ، لطایف ازل وابد برو کشف گردد که « من اخلص لله اربعين صباحاً
ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه »

< رباعی >

63 در شب دل زنده را بحق میل بود در دیده شب روان او سیل بود
بر روز مفاخرت کنی می شاید ای شب جو چراغ تو « قم الليل »^۱ بود
69 هر که عزت شب شناخت ظالمیست ، و هر که قیمت شب خیزان ندانست ظالمیست

شعر (هزج)

72 شب چیست چراغ جاودانی یا شعله شمع آن جهانی
شب برقع اطلس سیاه است بر جبهه شاهد معانی
در نور شبست طور معنی جان مست شراب لن ترانی^۲
با عاشق اشک ریز شب خیز شب راست کبر شمه نهانی
75 شب چیست بقول بیر انصار سر چشمه آب زندگانی

(۳) در عالم معنی يك روز، روز عالم افروز، بر شب شکسته دل مفاخرت می نمود
و زجر میگفت که ای شب مرا خورشید رخشان است ، تاب آفتاب نور افشانست ؛

70 شعر A: بیت EŞ | 73b مست EÜ : هست Ş | 75a چیست ŞÜ : — E || بقول
EÜ : + حق Ş || 76 بك روز Mz : مکر روز EÜŞ || مفاخرت ŞMz : فخر Ü فخرى E ||
می نمود Mz ŞÜ : نمود E || 77 زجر ÜMz : زجرى E — Ş || می کفت Mz : می فرمود
EÜ — Ş || که EŞÜ — Mz ||

1 قرآن ، سوره المزمّل ۲/۷۳

2 قرآن ، الاعراف ۲/۷۳ .

- 78 ای شب مرا تصرفات زر و سیم است ، معاملات شور و بیم است ؛ ای شب
مرا صف جماعت پنج وقت نماز است ؛ روزه سی روزه اهل نیاز است ؛ ای
شب جهاد و حج بر منست ، تکبیرات عید در منست ؛ ای شب من معدن کرامتم ،
81 دبدبه فیاتم ؛ کوکبه که من دارم کراست . علم عالم افروز من . رایت آیه
« والنهار مبصرًا » (۶۷/۱۰)

رباعی

- 84 آنم که قبای بخت من می دوزم . بدخواه شوی ترا بقره ی سوزم
ای خیره روی تیره رای شب نام آخر تو شی و من آنکه روزم
(۴) شب بحضرت عزت بنالید که الهی اگر روز بنده رومی درگاه است ،
87 شب نیز غلام حبشی بارگاه است . خواه نبی قرشی که این حبشی شب را برومی
روز دمی فیروز گردان . باری عز اسمه خطاب فرمود که ای روز بعد ازین بر شب
شکسته دل مفاخرت مکن که شب پرده عصمت است ، جذبه رحمت است ؛
90 شب باغ یقین است ، چمن « ان المتقین » (۴۵/۱۵ ؛ ۱۵/۵۱ ؛ ۱۷/۵۲ ؛ ۵۴/۵۴)
است ؛ پناه انبیاست ، گریزگاه اولیاست ؛ شب سجده گاه عباد است ، خلوتگاه
زهاده است ؛ خزینه اسرار است ، دفینه ابرار است ؛ شب خوان احسان < و >
93 بر است ؛ سومه روشنائی چشم سر است .

73 بیم EÜ : یقیم Mz § 79 نیچ EÜ§ : سه Mz || روزه سی Ü§Mz : — E 80 بر Mz م در
EÜ§ 31 دبدبه Mz : دمدمه EÜ§ || آیه §Mz : است EÜ || 82 دباچر Mz : شعر Ü نظم §
یت E 34 آنم §ÜMz : آدم E || من می Mz : — EÜ§ || ترا Mz : — EŞÜ ||
می Mz : — EÜ§ || 5b و Mz : — EÜ§ || 83 اگر EÜ§ : — Mz || 37 حبشی
§Mz م شب EÜ || 88 دمی Mz : + مظفردار و EÜ — § || گردان §Mz :
— EÜ || عز اسمه §Mz : جل جلاله وعم نواله EÜ || فرمود (: کرد §) §Mz : +
و روز عتاب نمود EÜ || 89 شکسته دل §Mz : جزاین EÜ || مکن Mz منمای § منمای
وراد مباحات میناه ، EÜ || 90 باغ Mz : تاج EÜ§ || چمن EÜMz : + آن § || 91 عباد است
Ü§Mz : عبادتست E || زهاد است 92 Ü§Mz : زهادتست || 93 سرات EÜ§ : + شب طلسان

شعر (مضارع)

گوهر فشان محنت وغمهای نیم شب	مارا دلست گوهر دریای نیم شب	
سلطان و ش سحرگه و گدای نیم شب	مارا دلست عاشق و حیران و مستمند	93
در گوش عقل گفت جبرهای نیم شب	جاناچه صبح بود که عشق تو در رسید	
از ساقی سحرگه و سقای نیم شب	بس منی زرگ که بر ذمه دلست	
مارا بس است ذوق و تماشای نیم شب	گو خواجه صبح دم تماشای گل برو	99
چون سر نهاد نفس تو بر پای نیم شب	روحانیان سدره بیای تو سر نهند	
بهتر هزار بار ز درهای نیم شب	هر قطره زاشک تو در وقت صبحدم	
تا او شود ز بهر تو درهای نیم شب	یک صبحدم جو صبح بر آوردی زدل	102
هر شب ز کنج مسجد اقصای نیم شب	خوش دولتی که سر تو باشد بسوی عرش	
از نور صبح گشت ثریای نیم شب	سلطان هر دو کون که باشد کسی که او	
ابریق و رویمال و مصلاهی نیم شب	درویش را ز دنیای فانی نصیب چیست	105
در می کشیم جام عم افزای نیم شب	مارا همین بسست تفاخر که هر شی	

شاهد و مشهود است ، برقع رخسار ان رنی غفور و دود است ناشب بوستان
 وبالاسحار « هم استغفرون » (۱۸/۵۱) است نجاه و جلال ما که خدایم هر که
 چهل صبح قدر شب بداند و داد شب چیره ، بدهد در هر ساعتی شب هزار آفتاب معانی
 و خورشید نهانی از فلک لا مکادیر یحشم جان و دیده دل او بنمایم که « من اخلص لله تعالی
 اربعین صباحاً ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه الی لسانه » : شب دو حرفست ، با و شین ؛
 شین او شبهه است و بای او بدعت است ؛ هر دو را نفی کن تا محرم اسرار شب شوی ،
 یا خود چنین گوئیم : شب دو حرفست ، شین و با ؛ شین او شرف نماز است ، با ، او
 بیعت نیاز است ؛ هر دو را غنیمت دار ، تا محرم شب شوی . یا خود چنین که نیم : شب
 دو حرفست ، شین و با ؛ شین < او > « شفقت و انک لعلی خلق عظیم (۴/۶۸) است
 و بای او برکت بسم الله الرحمن الرحیم است Mz || 93 مارا ... نیم شب Mz م 97 جانا ...
 نیم شب EÜŞ || 98 منقې § : منت EÜ محنت Mz || بر ذمه دلست ÜŞMz : بردمت دست
 Ü || 99 اگو EÜŞ : کبر Mz || صبح دم EÜŞ : صبح و دم Mz || برو EÜŞ : رود Mz ||
 100 بیای EÜŞ : بیام Mz || b نهاد EÜŞ : + Mz || 102 یک ... نیم شب ŞMz م
 103 خوش ... نیم شب EÜ || b103 ز کنج Mz . روان ز EÜŞ || b104 ثریای Mz : ثریای
 EÜŞ || a105 همین ŞMz : — EÜ

- 126 شب‌روان لیلیک عبدی، هر شب از هو نشنوند
لاجرم سرمست عشق از جرء، آن باده اند
شب‌روان خود تا بدیا آمدند از شهر هو
- 129 سوی سو جز آه صبح و باله نفرستاده اند
ساقیا در ده شراب شوق او کین شب‌روان
ز آه شب هر نیم شب سرمست عشق افتاده اند
- 132 خواب شب بر چشم عاشق بسته اند ای شب‌روان
تاصلای عشق هو در جانشان در داده اند
پیر انصاری مدام ساده شو آزاده شو
- 135 زانکه سرمستان شب خود ساده و آزاده اند
(۵) هر که شراب شوق نوش کند، سرمست جلال و جمال شود، غریبه «ارنی»
(۲/۲۶۰) آغاز کند؛ جامهٔ شکیبائی را شق زند، چون محرم حرم وصال
138 گردد نعره «انا الحق» زند؛ بینی دلبر را روزی چند دویدم، اکنون بحرم
وصال رسیدم؛ پرده از رخسار خود بردار، امید وان را چنین مگذار؛
بندگان بخوف ورجا روند، اگر تو برائی کجا روند؛ خطاب آید که عاشقان
141 نیکو خصال در آید در حرم وصال و بگوئید مرحبا خوشا «والله یهدی
من یشاء» (۲/۲۱۳)

127 از §: — Mz || 128 خود تا Mz: تا خود § || 130—131 ساقیا... افتاده اند Mz: — § ||
132 شب‌روان، Mz: عاشقان § || 133 در جانشان در §: در جان او و Mz || 134
آزاده Mz: آسوده § || 135 خود Mz: رو § || 136 — b145 هر که ... منم Mz: غافل
کسی روز کناه کند و رخسار شاهد شب را نیز بدود عیان سیاه کند

رباعی

ای بنده ر شوقم اشک ریزی میکن. شیرین نفسی تو مشک بیزی میکن
انواع علوم وکنج حکمت خواهی دانی چه کنی تو صبح خیزی میکن § ||

رباعی

- 144 ای بنده بیا که هست بی رب منم داننده سر سوی هر غیب منم
گرشاهد نازنین خوش میطلبی در پرده «یومنون بالغیب»¹ منم
- (۶) عجب عجب که شب را با روز مناظره افتاد ، و مجادله دست داد ؛ روز
147 سرکشید و پیش دستی گزید ؛ گفت : من زیارت احبابم ، عمارت اسبابم ؛ نفقه
زن و فرزندم ، صدقه خویش و پیوندم . هنگام ریاغم ، روز نازار بضاعتم ؛
سفره من نور است ، ظلمت ز من دور است ، خوان من اسباب است ، قرص
150 گرم من آفتاب است ؛ گنج نامه من « ان فی ذلك الآیات لاولی الالباب » (۱۹۰/۳)

مثنوی (هزج)

- 153 بستان لطافتم بهار است زان نام شریف من نهارست
نورم چو زوال گشت نارم روزم که چراغ صبح دارم
بر عالمیان منم غنیمت ای لشکر شب ز من هزیمت
- 156 شب گفت که صومعه حضورم ، سجاده سرورم ؛ آرام دلهايم ، سکینه
سرهایم ؛ راحت اشباحم ، صیقل ارواحم ؛ پناح ابرادم ، گریزگاه اخیارم ؛
زاهد ایامم ، شاهد شب نامم ؛ سلطان بی مثلم ، شهرت بافته « یا ایها المزملم قم

146 عجب عجب EÜŞ Mz : — Mz || که Mz : — EÜŞ Mz || مناظره Mz : مباحثه EÜŞ Mz ||
146-147 و مجادله ... گزید EÜ : و مجادله هرچه تمامتر پیش آمد § بهر مجادله که پیش
آمد شب نشنود و Mz روز Mz || 147 اسبابم EÜŞ Mz : + تعرفات Mz || 148 زراعتم Mz
EÜ Mz : ضراعتم § || 149 خوان من اسباب (: آسمان E) است EÜŞ Mz : — Mz || 150
گرم EÜŞ Mz : — Mz || من EÜ Ms Mz : — § || 146-152 مثنوی ، ... اللیل ام Mz
EÜŞ : Ms || b154 هزیمت Mz : + چون طلعت من جهان افروز است گویند جهانیان که
است Mz . 155 که Mz : + من برده عصمت ، جذبه رحمت ؛ باغ یقینم ، چمن ان المتقین
روزام ؛ پناه انبیایم ؛ سجده گاه عبادم ، خلوتگاه زهادم Mz

- اللیل « (۲۰۱/۷۳) ام : رجز گفت : تو شبه، من درم ، تو غلام حبشی و من حرم ؛
 159 ای شب بورعیتی و من شاهم ، تو سواره و من ماهم ؛ ای شب در تونی
 جمعه ، نئی جهاد وئی حج ، نئی قربانی ، نئی غلغله مقربان : ای شب تو زانجی و من
 شهبازم ، تو بلالی و من ابو بکر صاحب رازم ، و بلال حبشی ، بجای ابو بکر
 162 قریشی نشاید

رباعی

- ای شب سخنی تو بشنو از من نحوشی نا آنک ترا ستوده شاه قرشی
 165 خواهی که بجای من نشینی نسزد بر جای ابو بکر بلال حبشی
 شب گفت : ای روز هر که بفضلا خود مشغول است ، مخدول است ؛ هر که
 در تجلیات جلال است تکبر و تحیر ازو محال است

فرد (هزج)

- بر من نظری فکنند نا که دلدار زان بکت نظرش گشود چندین اسرار
 هر که روزی قدم بر سجاده < تکبر > نهد از آفات و مخافات ایمن می تواند بود
 171 و قدم لله و فی الله چنانکه باید و شاید اورا دست می دهد ؛ لا جرم رحمت الهی
 و شفقت پادشاهی بر آنست تا فلاشان محسبند ، او باشان بحواب نروند ، پرده
 ظلام بر دیده آنان می نهد ، تا هر که آهی زند و راجی رود اورا کسم نه بیند ،
 174 نظر او بر حق بود ، نظر حق بر او بود ؛ گاهی بتجلیات جلال شادان ، ساعتی
 بجدیات جمال خندان ؛

158 گفت Ms : + ای شب اینها که گفتی راستست اما Mz || تو ... درم Ms
 Ms || تو ... حرم Mz || 159-160 ای شب ... مقربان ، Ms : - EŞÜ Mz ||
 160 - 161 ای شب ... صاحب رازم (: ابو بکر Ms) Ms Mz : تو شبه و من درم ، تو بلالی
 (: بلال ÜŞ) و من ابو بکر ؛ شبه هم در سلك نیاید EÜŞ || 162 - 161 بلال حبشی ...
 نشاید EÜŞ Mz : - Ms || 163 رباعی Ms Mz : شعر - EÜŞ || a164 نحوشی Ms Mz EÜ :
 نحشی || a166 من EÜ Mz Ms : - Ş || 167-181 شب گفت ... حاصل آمد Mz - EÜŞ Ms

177 || Ms - : Mz از 188 || EUS - . Ms Mz شش ... شصت 203 - 182
 a182 || Mz - : Ms شش ... شصت 186 || Ms - . Ms شش ... شصت 189 - 186 || Ms - . Ms شش ... شصت 182 || Mz - : Ms شش ... شصت 184 || Mz - : Ms شش ... شصت 188 || Mz و + . Ms شش ... شصت 182

- 195 || Ms - : Mz از 188 || EUS - . Ms Mz شش ... شصت 203 - 182
 195 || Ms - : Mz از 188 || EUS - . Ms Mz شش ... شصت 203 - 182
 192 || Ms - : Mz از 188 || EUS - . Ms Mz شش ... شصت 203 - 182
 189 || Ms - : Mz از 188 || EUS - . Ms Mz شش ... شصت 203 - 182
 186 || Ms - : Mz از 188 || EUS - . Ms Mz شش ... شصت 203 - 182
 183 || Ms - : Mz از 188 || EUS - . Ms Mz شش ... شصت 203 - 182

(مجانح) شش

- 180 || Ms - : Mz از 188 || EUS - . Ms Mz شش ... شصت 203 - 182
 177 || Ms - : Mz از 188 || EUS - . Ms Mz شش ... شصت 203 - 182

رابعه

- دردی که در وجود تو پیدا شود ز عشق
میکن دوا بنالهٔ پنهان نیم شب
خندان بود بروز قیامت کسی که او
موصوف شد بدیدهٔ گریان نیم شب
مارا چه غم ز شعلهٔ تنور دوزخست
با چشمهٔ دو چشم در افشان نیم شب
ای صد هزار عاصی جافی که شد قبول
از آه صبح و نالهٔ وافغان نیم شب
ای صد هزار جوهر معنی که یافتند
در قنزم سحرگه و عمان نیم شب
گوی سعادت دو جهانی ر بوده اند
مستان جام صبح بچوگان نیم شب
رضوان بوستان بقا رشک می برد
بر ذوق و شوق حالت مستان نیم شب
خواهی که چشم جان تو بینا شود چومن
نشین دمی بخلوت مردان نیم شب
شاید که از میامن نور شوی تو نیز
قمری صبح و مرغ سحر خوان نیم شب
جانا بجان تو ز کونین فارغیم
چون شاه صبح گشتم و سلطان نیم شب
تنها نه زاهدان بجمال تو عاشقند
ای سرخوشان شوق تو دزدان نیم شب
انصاریا مدام چو سرمست او شدی
دست بز بدامن مردان نیم شب

وایضاً له (رمل)

- دوش دیدم در جهان سر سپاه نیم شب
دوش دیدم در جهان سر سپاه نیم شب
ز آه دلها شورشی در بارگاه نیم شب
جان من چو جای وجد در کشید از دست صبح
مست گشتم سر نهادم پیش شاه نیم شب
عشق دلبر گفت با من شاه راه ما توئی
ز آنکست جستی شاه را در شاهراه نیم شب
دیده بگشا تا بنی عاشقان را صبحدم
جمله سرمست از شراب انتباه نیم شب
هیچ می دانی چه خواهد ترک عشق از طالبان
آب دیده تا بسینه سوز و آه نیم شب

200 — 201 گوی ... مستان نیم شب Ms : — Mz || a202 چومن Ms : ز عشق Ms || b
بخلوت Ms : بخلفه Mz || 303 — 204 شاید ... سلطان نیم شب Ms : — Mz || 199 انصاریا ...
نیم شب Ms : — Mz || b205 دزدان Ms : زندان Mz || 207 — 355 وایضاً له ... پیننده شوی
با ما Ms : — Mz EÜŞ

- 219 واسقان را دره می زد محتسب گفتم بیا
صوفیان را مست بین در خانقاه نیم شب
روی عاشق تیره نبود تا بصبح رستخیز
- 222 روز محشر بد نبینند عذر خواه نیم شب
گر خوش آمد غافلان را بستر خواب صباح
ای خوشا مرعاشقان را سجده گاه نیم شب
- 225 دلبرا نور ضمیر عاشقان دانی که چسب
پرتو خورشید و صبح و عکس ماه نیم شب
ای فقیر بی نوا در روز صر می نما
- 228 ناستوی شاهنشهی بر تختگاه نیم شب
عاشقا در روز باید نفی ملک نیم روز
تا بیابی دولت و اقبال و جاه نیم شب
- 231 ای که غافل مانده از کار و بار صبحدم
رند روزی مست شامی دزد راه نیم شب
پیر انصاری مدام اشک ریزان می روم (؟)
- 234 آه گویان راه جویان در یناه نیم شب
و ایضاً له (رمل)
- هر نفی را رنگت وینگی داده سلطان ازل
237 هر سری را سر نوشت کردست دیوان ازل
هر وجودی در حقیقت مظهر سر ازل
تا شوت پیدا ز فعلس علم پنهان ازل
- 240 اختیار ما چه سنجد پیش تقدیر آله
جمله را چون گوی گردان کرده چوگان ازل

- هر چه کاری در بهاران تیرماهان بدروی
تا چه تخم انداخت اول دست دهقان ازل 243
- آنچه باری خواست آن شد بس بخره می زینم
مشت جد و جهد را بر روی سندان ازل
تا ابد سیری بسیند دایما ضایع بود 246
- آن دل و جانی که جلیع ماند برخوان ازل
غیر تسلیم و رضا انصاریا تعلیم نیست
عقل عاجز را که گوید مرد میدان ازل 249
- چون زمین کردی شیار ، دانه چند بکار ، بیون کاشنی باندک مجاهده ،
فضل خدا را کنی مشاهده ، اگر ز ازل کنی اندیشه ، و کاهلی سازی پیشه ،
جای خود کنی دوزخ ، بسی آوری آوخ 252

شعر (رمل)

- هر که امروز از بی حق پای نفس خود بهشت
کی شود فردا معطر جانش از بوی بهشت 255
- قاف قرب حق ترا گر می باید جهد کن
خرمن آنکس را مسلم شد که اول دانه کشت
جامه بالاش پوشد روز محشر هر وجود 258
- روز اول تا که ایجا ریسمان از چه رشت
گر نو نیکی ، تکیه بر که دار خود مکن (۱)
ور بدی « لا تقنطوا »^۱ را حق ز بهر ما نوشت 261
- ای بسا خودبین ز مسجد سوی دوزخ می روند
ای بسا مسکین که ناگه شد بهشتی در کشت
مرحما آرا که اندر عمر خود یک صبحدم 264
- خاک پاکت سجده را از آب چشم خود سرشت

^۱ قرآن ، سورة الزمر ، ۳۹/۵۳

شعر (رمل)

ای قیاس عمر تو برسان باد هر زمان قوت تو از جان ناد (؟)
 ای ببادی زنده مغروری مکن اعتمادی نیست بر جولان باد
 عمر خود بر باد دادی ای دروغ خواجگها کرده از همیان باد 291
 عاقبت بر باد خواهد داد اجل چون سلیمان گر شوی سلطان ناد
 باد پیمائی مکن انصاریا می نگویی چیست انبان ناد

< شعر (رمل) >

294

ای پسر گر مرد راهی بر در درپوزه باش
 وز تواضع خاک بوس ودر قدم چون موزه باش
 ظاهر شیرین وباطن تلخ چون خرما مشو 297
 از درون نرم و منور وز برون چون غوزه باش
 خویشتن افکنده دار وبار کش همچو زمین
 بر در حق پشت خم چون گنبد پیروزه باش 300
 مطعم بیچارگان چون کوزه شو بی متی
 بی طمع سقائی هر تقسیده دل چون کوزه باش
 از حیا افکنده سر وز زهد لاغر همچو چنگ 303
 وز ندم سر صبحدم در ناله چون جلفوزه باش
 گر مسلمانی زخمر وزهر می کن اجتناب
 گر ورع ورزیده دو دور تر از بوزه باش 308
 ور دوام نور ایمان بایدت شب زنده دار
 ور امان خواهی ز دوزخ روزها بر روزه باش
 گر غنا جوئی ز مردم پیر انصاری تو رو
 قانع وراضی زحق بر قسمت هر روزه باش

- 388 ما اى شوى سانه سا زبانت سواى جواى
 389 ما اى شوى سانه سا زبانت سواى جواى
 390 ما اى شوى سانه سا زبانت سواى جواى
 391 ما اى شوى سانه سا زبانت سواى جواى
 392 ما اى شوى سانه سا زبانت سواى جواى

- 394 ما اى شوى سانه سا زبانت سواى جواى
 395 ما اى شوى سانه سا زبانت سواى جواى
 396 ما اى شوى سانه سا زبانت سواى جواى
 397 ما اى شوى سانه سا زبانت سواى جواى
 398 ما اى شوى سانه سا زبانت سواى جواى
 399 ما اى شوى سانه سا زبانت سواى جواى
 400 ما اى شوى سانه سا زبانت سواى جواى

- گر هست ترا مرکب در مشرق و در مغرب
 بی چنگک و دف و مطرب گوینده شوی با ما
 بر طور صفا مردی در بحر نقا فردی 336
- مشتاق اقا گردی چو بنده شوی با ما
 گر شمع روان خواهی از نور خدا روشن
 مانند خضر گردی تا زنده شوی با ما 339
- گر عشق شود پیدا سرمست شوی فردا
 گریان جو شود شیطان درخنده شوی، با ما
 گر نفس فرو میرد دل زنده شود بی شک 342
- گر زنده دلی خواهی در ژنده شوی با ما
 یکت پاره نمم دارم از اطلس و خز عارم
 بحرام تو در غارم فرخنده شوی با ما 345
- یکت بار بیفتادم بر داشت مرا صدره
 خواهی فکنی دشمن افکننده شوی با ما
 گر عشق نمم داری باید که نه بد داری 348
- ور عقل و خرد داری داننده شوی با ما
 خواهی که شوی صفدر وز خلق جهان بر تر
 لب خشک و دو دیده تر آینه شوی با ما 351
- چون شمس و قمر باشد جان و دلت ای دلبر
 روشن چو بانصاری بیننده شوی با ما
 چونکه قطعه ما شب را بسیار مداحی فرمود ، روز زبان غیرت از حیرت 354
- بگشود و گفت : ای شب تو کیسی ؛ زنگیء سیاهی ، و من ختنی زاده چو
 ماهی ؛ ای شب تو در خرابه تارکها بومی ، و من بر تخت نخت روزگار اسکندر
- 354-355 چونکه ... گفت EÜŞ Mz : — Ms || 355 ختنی زاده چو Ms Mz Ş : زومی زاده
 چون EÜ || 356 در خرابه تارکها Ms Mz : بر خرابه تارکک چو Ş در خرابه تارکهای
 EÜ || روزگار Mz : روز Ms — EÜŞ

372: EUS Ms — Ms Mz روزی ای 364 || SEU Ms — Ms Mz روزی ای 364 — 357
 361: EUS Ms — Ms Mz روزی ای 364 || SEU Ms — Ms Mz روزی ای 364 — 357
 366: EUS Ms — Ms Mz روزی ای 364 || SEU Ms — Ms Mz روزی ای 364 — 357
 368: EUS Ms — Ms Mz روزی ای 364 || SEU Ms — Ms Mz روزی ای 364 — 357
 360: EUS Ms — Ms Mz روزی ای 364 || SEU Ms — Ms Mz روزی ای 364 — 357
 357: EUS Ms — Ms Mz روزی ای 364 || SEU Ms — Ms Mz روزی ای 364 — 357

372: ... در شاهنامه ...
 361: ... در شاهنامه ...
 366: ... در شاهنامه ...
 368: ... در شاهنامه ...
 360: ... در شاهنامه ...
 357: ... در شاهنامه ...

اگر از پنج وقت نماز سه وقت فریضه در تو گزارده است ، مرا نیز شاهد ماه
شب چهارده است ؛ ای روز اگر ترا بتفاخر و بزرگواری میل است ، مرا
نیز خطاب مستطاب « یا ایها المزملم قم اللیل » (۷۳ / ۲۰۱) است 375

(۸) اصل جمله سعادتها و رواج در اتم عبادتها در شب خیزیست و اشک ریزیست ؛
شب خیزی کار مردانست ، اشک ریزی ، شعار خردمندانست ؛ شب خیزی
با کیست ، اشک ریزی چالا کیست ؛ 378

نظم (هزج)

نه هر طالب تواند اشک ریزی نه هر عاشق تواند صبح خیزی
ترا آن به که چون مردان سرمست شی از خود بسوی حق گریزی 381

(۹) الهی ، شاهدان را لعل لبست ، عبدالله را نیاز نیم شب است ؛ سال و ماه
مردان راه با عبدالله گریانند و تو فارغ و جوانمردان آگاه ای پیر زنجیرگاه ،
شب و روز از لحد ترسانند و تو غافل ؛ دردا و دریغا که هزار شب بروز رسید 384
و شب غفلت تو روز ندید ، انصاریا ، فقیرا ، حقیرا کیجاست ، صادق شب خیزی ،
عاشقی اشک ریزی صبح خیزی ، شیرین نفسی ، مشکک بینی ، که قابلهش فرشی
بود و مرغ روحش عرشی بود ، روز او صام بود ، شب او قیام بود ؛ سوزش 387
او طوری بود ، رهبر او نوری بود ؛ مشتاق لقای رب بود ، ماهی دریای
شب بود ؛ تا قدر شب بداند و قیمت صبح شناسد

373 از پنج : Mz Ms چهار EÜŞ || سه وقت Mz Ms : EÜŞ | در Mz Ms : ŞÜE ||
374 - 375 ای روز ... است EÜŞ Mz : Ms || 376 قم اللیل است ÜE Ms

شعر (رباعی)

گنج ازلی که هست زیر لب تست وز دوزخ حق نصیبه بر شب تست
شمع شب گور عزت روزی روز ای خواجه اگر تو طالی در شب تست Mz Ş
380 شاهدان ... نیاز Mz Ms : چنانک گفت : دریا ر لبست کالات سرمستان بو Ş
387 روحش ÜŞ : جانش E || 888 رب بود EÜ : - Ş || 889 شب بود Ş : بارب Ü رب بود E

- 408 سرخ مردان را در خواب و بیداری نیکو نیاید؛ چشم که سرخ بود علامت
رمد است؛ آفتاب که نیز سرخ شد، امارت کسوف است؛ باد که نیز که سرخ
است، علمی ازو هراسان است؛ علم سرخ نیز یکی از نشانه‌های خون ریزیت،
411 گل خيرو بغایت سرخ است، قیمت ندارد؛ زر چون سرخ است، صد
هزار عام و خاص در هوس او دل و جان بباد داده اند؛ ای روز تو سرخی و کم
سرخى توان یافت که او حلیم و سلیم بود تا بر «سن سن زانکه لعلی خلق عظیم»
414 (٤/٦٨) بود

- لاجرم سکندر سر بسالکان سرخ روئی آب حیات علم و حکمت را در
سفیدی صبح و سیاهی شب طلبیده اند، که من «اخلص لله تعالى اربعین صباحاً
417 ظهرت ینابيع الحکمت من فابه علی لسانه»

شعر (زمل)

- شب روان مستند شام و صبحدم مخمور شب
420 شب روان را دل خراب و جان بود معمور شب
شب روان زنده زلرا جان بغارت می برد
حسن صبح و غمزهای شاهد مستور شب
423 شب روان بر تحت بخت صبح شاهد میکنند
زانکه حاصل کرده اند از شوق دل منشور شب

403-410 نمی بینی ... خون ریزیت Mz : Ms - || 412 عام Mz ص خاص Ms ||
او Mz : Ms و، Ms || ای روز تو سرخی و § : Ms Mz - || سرخی § Ms : سرخ Mz ||
413 تا Ms Ms : یا § || 415 حیات Ms Mz : حیات را § || علم و حکمت را Ms Mz علم
و معرفت EÜ - § || 416 سفیدی Mz تاریکی EÜ§ Mz || سیاهی § Ms Mz : روشنائی EÜ ||
416 طلبیده اند Ms Mz § : طلبیده E || 417 من ... لسانه EÜ§ Mz : Ms - ||
418 شعر ... منشور شب Ms : Ms - EÜ Mz || 419 مستند § : مستند Ms ||

- شب روان را عشق بازی کی بود با حور عین
 426 شب روان را عشق بازی بس بود با حور شب
 شب روان گم نامی اندر ووز حاصل کرده اند
 تا شدن از سوز عشق آن صنم مشهور شب
 429 فاسقان لا یعقل اند از جرعة انگور روز
 شب روان مسند لیکن از میء انگور شب
 ای شراب شب روان از اشک صبح و سوز روز
 432 ای کیاب عاشقان از شعله تنور شب
 کس نمی داند روزی سره جان می پرورند (؟)
 عامیان در آب سرد و شب روان در نور شب
 435 نفحه صوری چه حاجت تا دهد جان مرده را
 شب روان کوی دلبر زنده اند از صور شب
 سهل کارست آنکه بینی شاهد منظور روز
 438 مرحبا آن شب روی را کو بود منظور شب
 کی شود حاصل ز سوز جنت الماوی ترا
 آنچه جان شب روان را حاصل است از سوز شب
 441 در ریاضت نفس سالک چون بود مقهور روز
 مقبل روز است و شاه صحنم منصور شب
 شاه شهر شب روان عشقت و شب دستور او
 444 سوی شاه عشق نتوان رفت بی دستور شب

427-428 شب روان ... مشهور شب Ms — EÜŞ Mz || 429 فاسقان ... انگور شب

Ms — EÜ Mz || روز Ş: Ms || 431-443 ای شراب ... دستور شب Ms — Mz

- قدر روز خود ندانند اهل غفلت سال و ماه
 قدر روز خود که داند آنکه شد رنجور شب
 هم کنون باشد که باشی روز و شب در زیر خاک 447
- جان تو بیزمان روز و قالبیت مهجور شب
 دلبرا سرمست طورت بود يك موسی و لیک
 صد هزاران موسیء سرمست بین در طور شب 450
- پیر انصاری فقیرم گزندانی کیستم
 عاشقم جو نور نور دیده ام در نور شب
 وای بر کسانی که روز سرمست سرورند ، و شب مشغول شرورند ، و صبح
 در خواب غرورند ؛ نمی دانند که فردا « من اصحاب القبور » (۶۰/۱۳) اند
 شعر (رباعی)
- عمرم نغم دبی دون میگردد هر لحظه ز دیده اشکت خون میگردد 456
 شب خفته و روز مست و هر صبح خار اوقات عزیز بین که چهن میگردد
- (۱۰) الهی اگر نظر فاسقان بر زر و سیم است و نظر صادقان بر خوف
 و بیست ، اما نظر عبدالله بر نوزده حرف بسم الله الرحمن الرحیم است ؛ بسم الله
 نام ملکیت که این هفت گنبد رفیع ایوان درگاه اوست ؛ خورشید عالم
 آرا ، چون جام جهان نما حکمت اوست ، هیکل ماه خرگاه ، گاه چون
 نعل زرین و گاه چون درع سیمین بقدرت اوست ؛ هر کجا عزیز بیست
 آراسته خلعت اوست ، و هر کجا ذلیل بیست خسته تیر حکمت اوست
-
- 446-445 قدر ... رنجور شب Ms : - EÜ Mz || 447-450 هم ... طور شب
 Ms : - EÜŞ Mz , 451 - 452 پیر ... نور شب Ms : - EÜ Mz || چه نور Ms :
 چون روز Ş || دیده ام Ms : دیده Ş 453 بر کسانی EÜ : بر آن کسانی Ş || و شب ...
 شرورند Ms : - EÜŞ || 454 اصحاب Ms : اهل EÜŞ || 455 شعر Ms : بیت E - Ş || a456
 عمرم Ms : عمری EÜŞ || 458-476 الی ... دار EÜŞ : Ms Ms - EÜŞ || 458 بر Ş : زر
 EÜ || صادقان Ş : عاشقان ÜE || 459 عبدالله EÜ : + بیچاره Ş || 461 هیکل Ş : شکل
 EÜ || خرگاه Ş : - EÜ

